

اصغر مهاجری

اصغر مهاجری:
ساده نگاه نکنید

ولی الله شجاع پوریان:

از تصمیم‌های اشتباه و مخاطب‌گریز دوری کنیم

واکوبه

شرق خیال انگیز آن گونه که اروپایی‌ها پسندد

منتقد: هنر اگزوتیک اذاتا نسبی بوده است. از قرن ۱۶ میلادی، ساکنین غرب مدیترانه سرزمین‌های دور دست را به اصطلاح خود کشف می‌کردند که نسبت به مکان جغرافیایی آشنا برای آنها، خاور میانه، شرق دور و آفریقا پر از شگفتی‌های ناشناخته بود و با شنیده‌ها و دیده‌های محدود در مورد این سرزمین‌ها خیال‌پردازی می‌کردند. بازتاب تصورات آنها از این به اصطلاح «دیگران» در آثار هنری گرایشی محبوب در اروپا شد.



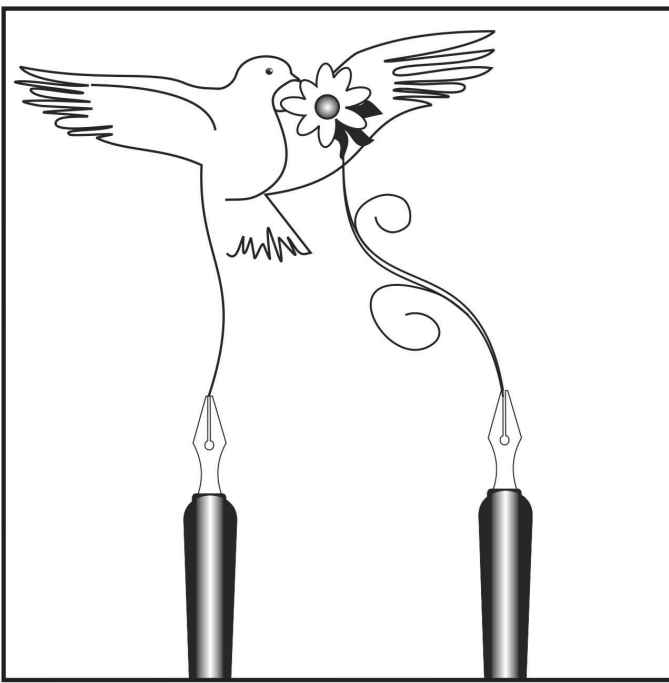
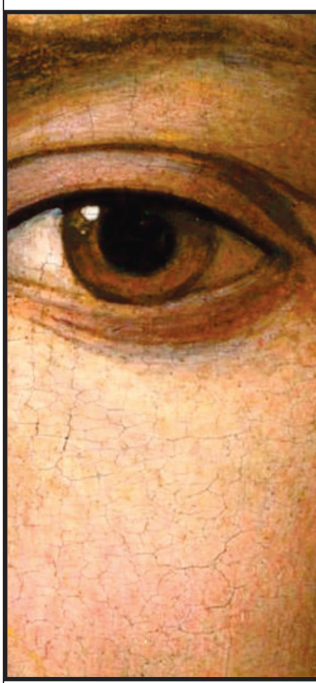
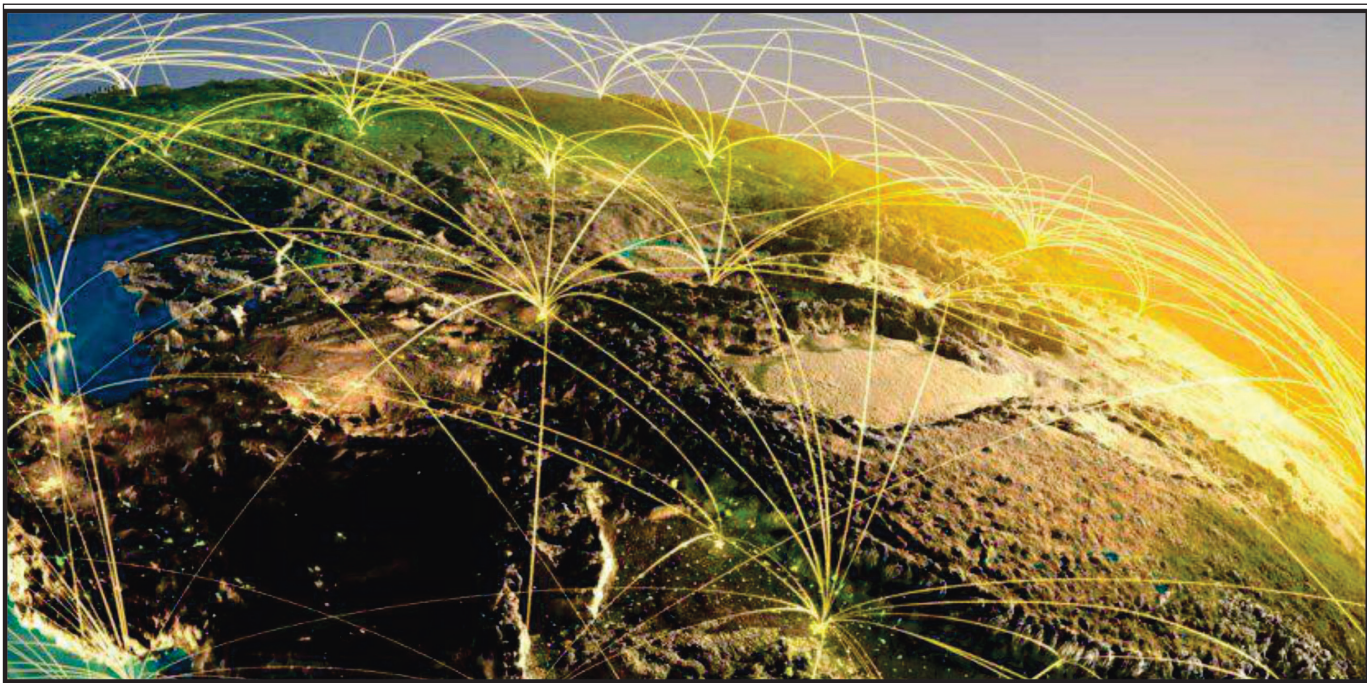
شبنم نیکخو

هنرمند: اما مفهوم اگزوتیسم دگوارتو، این مفهوم ابعاد دیگری پیدا کرده است. اگزوتیسم اولیه یا «دسترسی» ارتباط مستقیم داشت و تازمانی اگزوتیک، شگفت‌انگیز و ناشناخته بود که دسترسی به آن سهل نبود. منتقد: بله. مساله دیگر اینکه اگزوتیسم غیردگوارتو زمانی که به دست خود «دیگران» که برای غرب شگفت‌انگیز بوده‌اند خلق شود در زمان محسوس می‌شود. چرا که هنرمند ویژگی‌های فرهنگی و سنتی جامعه‌اش را در قالب هنر به کسانی ارایه می‌کند که انتظار دارند آن جامعه را آن گونه ببینند و به این دلیل هنرمند از جامعه زمان خویش فاصله گرفته و به حفظ تقدس گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد دامن می‌زند.

هنرمند: چه اشکالی دارد هنرمند با استفاده از عناصر فرهنگی و سنتی مشخصا برگرفته از جامعه خود اثر هنری خلق کند؟ این آثار برای بسیاری افراد از ملیت‌های دیگر همچنان شگفتی به همراه دارند. منتقد: حتما همین طور است اما کشف و درک جامعه هنرمند توسط او و به تصویر کشیدن جدال گذشته و حال جامعه‌اش اگزوتیک نیست، ما نباید گرفتار معنای لغوی این کلمه شویم. مفهوم هنر اگزوتیک همان طور که گفتم چیز دیگری است؛ هنری که توسط غرب برای به تصویر کشیدن تصورات آنها از دیگران یا شرق ایجاد شد. تنها مخاطب قرار دادن ملیت‌های دیگر برای ارایه هنری که همان‌های فرهنگی و سنتی جامعه هنرمند را در خود دارد حتی با قصد شناساندن جامعه خود به آنها، اگزوتیک نیست.

هنرمند: به هر حال دگوارتو بودن چنین آثاری آنها را از این بحث جدای می‌کند.

1. Exotic



می خواهیم بخشی از آلودگی بصری باشیم، یا یک آفریننده؟

شعب به اجرای مجدد صفحه‌ای می‌پردازد که در مناسبات خام و تعریف نشده رسانه‌ای دچار شلختگی و بی‌سلیقگی شده است؟ تازه من دارم درباره روزنامه جامعه حرف می‌زنم که هنوز هم الگوی گرافیک رسانه‌ای است. باری، وقتی کار را به دست گرفتم خیلی زود دریافتیم که زورنالیست ایرانی در آن زمان، درک بصری‌اش یا در حد قالب بصری کیهان و اطلاعات؛ یا در حد قالب بصری ایران و همشهری است. روزنامه جامعه هیچ یک از این الگوها نبود. من بنا بر تخصص این قالب‌های منسوخ بصری را تجزیه تحلیل کرده و تکلیف خود را می‌دانستم. اما عادات کهنه در پذیرش «فرم روزنامه» به طور ناخودآگاه هنوز در ذهن دوستان ما رسوخ داشت.

این پرسش از ارباب جراید هنوز هم پرسیدنی است که: وقتی رسانه‌ای را طراحی می‌کنیم، آیا می‌خواهیم بخشی از آلودگی بصری باشیم، یا یک آفریننده؟

1. visual standard guide
2. visual communication
3. redesign

خواهان صفحات دستی بود و با اختیارات زیادی که از طرف سردبیر داشت هم به ما کمک می‌کرد و هم مروج نوعی سلیقه بود که از زیبایی‌شناسی رسانه‌ای و «ارتباطات بصری» هیچ نمی‌دانست. او که از گرافیک هیچ نمی‌دانست به راحتی در صفحه اول روزنامه دخالت می‌کرد. می‌خواهم بگویم، صفحه اول روزنامه جامعه، برخلاف ایده‌های من و بنا بر سنت غیراصولی در بیابوریم؛ اما برای دومین شماره فقط یک نیمروز وقت داشتیم. در چنین فرآیندی کار مدیر هنری با همه اعضای روزنامه متفاوت است. یعنی سرعتی که لازمه کار تحریریه است در ساختار سازی بصری صفحات روزنامه جواب نمی‌دهد. من باید با تاتی طرفی را می‌ساختم که به نحو احسن مظهر و راد در خود جدا دهد. به ویژه که از ابتدا جرات حرف‌های استاندارد آن طور که در روزنامه‌های اروپایی رایج است، در رسانه‌های ما به طور کامل وجود نداشته است.

از همان ابتدا در انتخاب میان صفحه‌آرایی دستی و کامپیوتری بگو مگوهای زیادی داشتیم. من طرفدار کامپیوتر بودم، اما سردبیر، همکار سابقش در روزنامه گور پدر طبیعت، در بدنه آنجا به صورت چربی رسوب می‌کند. ذهن هم روح او را لگد کوب کند. می‌تواند ما را از عشق محروم کند.

۳. هزاره کلمات: در هیچ تاریخی انسان اینقدر با کلمات سر و کار نداشته. در هیچ زمانی بشر اینقدر میل و اشتها به تولید و مصرف کلمات نداشته. هزاره سوم هزاره کلمات است، هزاره سیل عظیم کلمات در ذهن ما جاری شده و شاید ما را هم با خود برده باشد. کار خاتجات عظیم تولید کلمه شبانه‌روز در فعالیتند و ذهن ما بدون هیچ برنامه‌ای آنها را دریافت می‌کند. ماهواره، اینترنت، پیام‌های کوتاه و... همه دارند کلماتی را به سوی ما ارسال می‌کنند. برای مثال، بر اساس تحقیق انجمن پزشکی آمریکا، کودکان در سال شاهد ۱۴۰۰۰ صحنه غیراخلاقی و ۲۰۰۰۰ صحنه خشونت‌آمیز تلویزیون هستند.

بعدهای می‌خواهند روزنامه جدیدی راه بیندازند و از من خواسته‌اند دعوت‌شان را به اطلاع تو برسانم. نام شمس‌الواعظین را گفت که من را به یاد کیهان دوران اوایل انقلاب و مجله کیان انداخت. به فرمند گفتم، تا حالا نه با هیچ روزنامه‌ای کار نکرده‌ام. سال‌هاست فقط با ماهنامه‌ها همکاری داشته‌ام. همین «روزنالیسم اصناف» ما را بس! اما شادروان فرمند که بعد از سال‌ها دوری از «روزنامه» بد جور می‌هیجان کار در روزنامه و تجدیدفرش مجدد بسا کار روزنامه‌نگاری داشت. پاسخ داد که این سوابق شما تا حد زیادی اجتناب‌ناپذیر بوده، چرا که دهه شصت، دهه ماهنامه بود، و حالا که گشایشی در رواج روزنامه حاصل شده چرا باید پرهیز کرد؟ و افزود خودش هم سال‌هاست که در هیچ روزنامه‌ای کار نکرده، اما وسوسه شده با این روزنامه جدید کار کند. اعتراف می‌کنم دیدن شوق مردی که کهنه کار مثل علیرضا فرمند، من را نیز وسوسه کرد.

برای آغاز، همه چیز فکر شده و برنامه‌ریزی شده بود. دو ماه قبل از انتشار گروه جمع شد، وظایف و اختیارات نیز تعریف شد. دفتر هم که یک ساختمان ویلایی بود با استخری کوچک در حیاط، که هر

بعد از ظهر بدون استثنا توسط سردبیر آبیاری می‌شد و تراس طبقه دوم و آشپزخانه وسیع همکف نیز که به تدریج به بهترین جاساب برای نوشتن و فکر کردن بچه‌های تحریریه تبدیل شد و البته یک تحریریه کوچک و کم‌جمعیت. من هم به عنوان مدیر هنری روزنامه، اتاقی کوچک داشتم میان پاسیو و اتاق معاونین سردبیر حسین قندی و مسعود شهامی پور. طراحی روزنامه در همان اتاق و در بیخ گوش سردبیر و سایرین انجام شد. یاد هست روزهایی که داشتم برای بیلپورد روزنامه برای نصب در معابر عمومی شهر طراحی می‌کردم، مرحوم کاوه گلستان برای فیلمبرداری از شکل‌گیری نخستین روزنامه جامعه مدنی ایران بسا گروهی از همکاران اروپایی‌اش به دفتر روزنامه آمده بودند؛ وقتی به اتاق من وارد شد و کارهای انجام شده را دید، به من گفت که اولین فریم فیلمش را از روی مینی‌تور من می‌گیرد و من هم با زوم روی بخشی از طراحی بیلپورد و نمایش مرحله به مرحله طرح، تا دیده شدن کامل آن با او همفکری کردم و هرگز یاد نمی‌روم که کاوه به هیجان آمد و از همان جا یک دوستی خاطر‌هنگیز میان ما شکل گرفت. وقتی «قواعد استاندارد بصری» روزنامه را

سال ۱۳۷۶ به اتفاق شادروان علیرضا فرمند و تعدادی همکار جوان، دفتری دست و پا کرده بودیم و به کار تولید تحریری و کلیه مراحل گرافیکی و فنی چندین نشریه یا بهتر بگوییم بولتن و مجلات داخلی اصناف و برخی ادارات و سازمان‌ها مشغول بودیم.

بودن در کنار علیرضا فرمند بودن غنیمتی تکرار نشدنی بود که در همان روزها هم به آن آگاه بودم و قدر لحظه لحظه‌اش را می‌دانستم. هنگامی که فرمند به کنفرانس «اسلام و جهان غرب» در نیکوزیا دعوت شد، گویا در آنجا دیداری با شمس‌الواعظین داشته و بنا بر قول فرمند، شمس‌الواعظین به او می‌گوید که قرار است روزنامه‌های راه بیندازند و از پیرمرد مشورت می‌گیرد و دنبال چند اسم، از جمله من نیز بوده‌اند و به فرمند می‌گوید از فلانی هیچ خبری ندارم، می‌خواهم به همکاری دعوت‌ش کنم، که فرمند ماجرای همکاری میان ما را می‌گوید. پس از اینکه فرمند به تهران آمد روزی به من گفت

سال ۱۳۷۶ به اتفاق شادروان علیرضا فرمند و تعدادی همکار جوان، دفتری دست و پا کرده بودیم و به کار تولید تحریری و کلیه مراحل گرافیکی و فنی چندین نشریه یا بهتر بگوییم بولتن و مجلات داخلی اصناف و برخی ادارات و سازمان‌ها مشغول بودیم.



امیر زاده‌الوند

داخلي اصناف و برخی ادارات و سازمان‌ها مشغول بودیم. بودن در کنار علیرضا فرمند بودن غنیمتی تکرار نشدنی بود که در همان روزها هم به آن آگاه بودم و قدر لحظه لحظه‌اش را می‌دانستم. هنگامی که فرمند به کنفرانس «اسلام و جهان غرب» در نیکوزیا دعوت شد، گویا در آنجا دیداری با شمس‌الواعظین داشته و بنا بر قول فرمند، شمس‌الواعظین به او می‌گوید که قرار است روزنامه‌های راه بیندازند و از پیرمرد مشورت می‌گیرد و دنبال چند اسم، از جمله من نیز بوده‌اند و به فرمند می‌گوید از فلانی هیچ خبری ندارم، می‌خواهم به همکاری دعوت‌ش کنم، که فرمند ماجرای همکاری میان ما را می‌گوید. پس از اینکه فرمند به تهران آمد روزی به من گفت



تنهایی اتفاقی نیست

۴. یک مایل چند فوت است: مصرف پیام‌های زیاد هم مانع تفکر و خلاقیت می‌شود. روزی از اینشتین پرسیدند: یک مایل چند فوت می‌شود؟ او گفت: نمی‌دانم، چرا باید مغزم را با انبوهی از اطلاعات پر کنم، در حالی که می‌توانم در عرض چند دقیقه آنها را به دست بیآورم؟

آدم‌های چاق نمی‌توانند خوب بدوند، خوب بازی کنند و خوب کارهای روزمره خود را انجام دهند. غذا در بدن آنها به صورت چربی رسوب می‌کند. ذهن هم همین طور است. وقتی پیام‌ها بدون برنامه و فله‌ای وارد ذهن بشوند، در ذهن رسوب می‌کنند و مانع فعالیت آن می‌شوند. ذهن نیاز به فضا و فرصت کافی دارد. نیاز به تمرکز دارد. هجوم پیام‌های بی‌شمار مانع اینهاست. افرادی که ذهن خود را در معرض هر پیامی قرار می‌دهند، نمی‌توانند خوب فکر کنند و نمی‌توانند برای مشکلات خود به نتایج منطقی برسند. اطلاعات در ذهن آنان مانند چربی رسوب می‌کند.

۵. هر چه از آسمان بیاید آسمانی نیست! در سال ۲۰۰۰ میلادی کمیته رفیع طبیعت علیه زنان که نهادی وابسته به سازمان ملل است، به برخی کشورها انتقاد می‌کند که چرا هدیه روز مادر و اصلا روز مادر هنوز در این کشورها وجود دارد و حذف نشده، چرا که نقش مادر کلیشه‌ای و سنتی است! این کلمات وقتی در قالب ادبیات و هنر بیان می‌شوند،

تنهایی اتفاقی نیست

۱. چشم‌های کوچکی که آسمان را می‌بیند، قشنگ‌تر از چشم‌های درشتی است که به و بترین‌های رنگارنگ خیره شده‌است. ۲. امروز کسی فکر نمی‌کند کلمات و پیام‌ها می‌تواند آنها را تهدید کند. به قول مولوی: فکر بد روح را می‌خرشد. ذهن انسان معاصر از این زخم‌ها و جراحت‌ها رنج می‌برد، اما او کمتر به ریشه‌های آن توجه می‌کند. کلمات مانند خنجری بر روح او فرود آمده و او را محروم و دردمند ساخته‌اند.

نزل کلمات بی‌شمار از آسمان این دنیا بر ذهن بشر موضوع قابل تاملی است. بارش کلمات سهمگین آغاز شده و سیل مهیبی در جریان است. در هیچ دوره‌ای کلمات با چنین هجوم و چنین شتابی در ذهن بشر جریان نداشته است. این رود خروشان وحشی ما را کجا می‌برد؟ ما کجا هستیم؟ در میان این سیل خروشان یاد کنار ساحل؟ مولوی در مثنوی می‌گوید: قوه خیال آنقدر قدرت دارد که می‌تواند ما را لگد کوب کند. ما همیشه فواید قوه تخیل را شنیده‌ایم، اما همین قوه خیال از نظر او می‌تواند ما را دلفن کند. قوه خیال می‌تواند ما را خاموش کند و می‌تواند ما را روشن کند. به تعبیر

تنهایی اتفاقی نیست

۱. چشم‌های کوچکی که آسمان را می‌بیند، قشنگ‌تر از چشم‌های درشتی است که به و بترین‌های رنگارنگ خیره شده‌است. ۲. امروز کسی فکر نمی‌کند کلمات و پیام‌ها می‌تواند آنها را تهدید کند. به قول مولوی: فکر بد روح را می‌خرشد. ذهن انسان معاصر از این زخم‌ها و جراحت‌ها رنج می‌برد، اما او کمتر به ریشه‌های آن توجه می‌کند. کلمات مانند خنجری بر روح او فرود آمده و او را محروم و دردمند ساخته‌اند.

نزل کلمات بی‌شمار از آسمان این دنیا بر ذهن بشر موضوع قابل تاملی است. بارش کلمات سهمگین آغاز شده و سیل مهیبی در جریان است. در هیچ دوره‌ای کلمات با چنین هجوم و چنین شتابی در ذهن بشر جریان نداشته است. این رود خروشان وحشی ما را کجا می‌برد؟ ما کجا هستیم؟ در میان این سیل خروشان یاد کنار ساحل؟ مولوی در مثنوی می‌گوید: قوه خیال آنقدر قدرت دارد که می‌تواند ما را لگد کوب کند. ما همیشه فواید قوه تخیل را شنیده‌ایم، اما همین قوه خیال از نظر او می‌تواند ما را دلفن کند. قوه خیال می‌تواند ما را خاموش کند و می‌تواند ما را روشن کند. به تعبیر

تحلیل روز

چشم‌های کوچکی که آسمان را می‌بیند، قشنگ‌تر از چشم‌های درشتی است که به و بترین‌های رنگارنگ خیره شده‌است. امروز کسی فکر نمی‌کند کلمات و پیام‌ها می‌تواند آنها را تهدید کند. به قول مولوی: فکر بد روح را می‌خرشد. ذهن انسان معاصر از این زخم‌ها و جراحت‌ها رنج می‌برد، اما او کمتر به ریشه‌های آن توجه می‌کند. کلمات مانند خنجری بر روح او فرود آمده و او را محروم و دردمند ساخته‌اند.



محمد محمدی

نزل کلمات بی‌شمار از آسمان این دنیا بر ذهن بشر موضوع قابل تاملی است. بارش کلمات سهمگین آغاز شده و سیل مهیبی در جریان است. در هیچ دوره‌ای کلمات با چنین هجوم و چنین شتابی در ذهن بشر جریان نداشته است. این رود خروشان وحشی ما را کجا می‌برد؟ ما کجا هستیم؟ در میان این سیل خروشان یاد کنار ساحل؟ مولوی در مثنوی می‌گوید: قوه خیال آنقدر قدرت دارد که می‌تواند ما را لگد کوب کند. ما همیشه فواید قوه تخیل را شنیده‌ایم، اما همین قوه خیال از نظر او می‌تواند ما را دلفن کند. قوه خیال می‌تواند ما را خاموش کند و می‌تواند ما را روشن کند. به تعبیر